

## در مورد وضعیت سیاسی آمریکای لاتین

گفتگو رادیو همبستگی با مازیار رازی

سؤال: آقای رازی لطفاً قبل از هر چیز مقداری درباره ی شاخص های اقتصادی سیاسی آمریکای لاتین برای ما توضیح دهید و این که چگونه یک الگوی موفق می تواند برای دیگر کشورها در این منطقه سرمشقی باشد؟

در مورد وضعیت کنونی آمریکای لاتین باید بگویم که اصولاً کشورهای آمریکای لاتین دوران بحرانی عمیقی را سپری می نمایند و از این نقطه نظر در تب پیشا انقلابی به سر می برند. عموماً دلایل این وضعیت، سیاست های به بن بست رسیده ی نئولیبرالیزم کشورهای امپریالیستی و بخصوص سیاست های دولت آمریکا است که تأثیرات مخربی در سراسر جهان به جای گذاشته و توده های وسیعی نیز به این سیاست معترض هستند.

در آمریکای لاتین مشخصاً این سیاست ها تأثیرات مخرب بسیار فزاینده ای در دو ده ی گذشته بجای گذارده و به همین دلیل توده های مردم به دنبال بدیل های مساعد و منطبق به نیازهای خود می گردند. (در این جا کوتاه از آمار و ارقام استفاده نموده و اشاره می کنم که رشد ناخالص ملی این کشورها، به عنوان مثال در سال ۱۹۶۰ زمانی که شرکت های چند ملیتی شروع به سرمایه گذاری در آن جا نمودند، در حدود پنج درصد بود که در سال ۱۹۷۰ یک درصد افزایش پیدا کرده ولی از سال ۱۹۸۰ به بعد رشد ناخالص ملی به

کمتر از دو درصد تقلیل پیدا کرد. در سال ۱۹۹۹ الی ۲۰۰۲ به کمتر از یک درصد رسید و امروز اصولاً این رشد ناخالص ملی در عموم کشورهای آمریکای لاتین منفی می باشد).

بیکاری و سرکوب توده های مردم در کشورهای آمریکای لاتین و دولت های وابسته آن ها به امپریالیزم آمریکا به شدت افزایش پیدا کرده و چیزی در حدود پنجاه تا هفتاد درصد از جمعیت زیر خط فقر قرار دارند. خط فقری که برای یک زندگی بسیار معمولی برابر با دو دلار در روز می باشد. به عنوان مثال در اکوادور آن قدر وضعیت زندگی مردم خراب می باشد که ۱۵ درصد جمعیت برای پیدا کردن کار به کشورهای مجاور مهاجرت نموده اند. از این نقطه نظر وضعیت نابسامان است و توده های مردم به این نابسامانی که نتیجه سیاست های نئولیبرالیستی دول امپریالیستی می باشد، واکنش های مشخصی نشان داده اند و بسیار تجارب جالبی نیز ما می توانیم در این منطقه مشاهده نماییم.

عموماً اگر خطوط کلی تمام این کشورها را در نظر بگیریم، می بینیم که توده های وسیعی از مردم از فضای موجودی که برایشان فراهم آمده استفاده می کنند، در انتخابات بطور وسیع شرکت می کنند و در این انتخابات با علم به این که ممکن است بدیل های موجود حکومتی تفاوت زیادی با هم نداشته باشند، بین بد و بدتر، بد را انتخاب نموده و براساس یک سلسله اعتصاب ها و اعتراضات توده ای کوشش می کنند مطالبات خود را بر جامعه از طریق حکومتی که در دسترس آن ها قرار گرفته اعمال بکنند. این نوع برخوردها را ما در سراسر کشورهای آمریکای لاتین مشاهده می کنیم. در مکزیک و بخصوص در ونزوئلا در این چند سال گذشته دست آوردهای بسیار زیادی داشته اند. هم چنین در کشورهای دیگر نظیر اکوادور و بولیوی، این نوع تاکتیک ها و این نوع دسترسی توده ها به شکلی از حکومت برای اعمال مطالبات خودشان مشاهده می شود.

سوال: شرکت در انتخابات و یا انتخاب بین بد و بدتر، آیا می شود گفت که این در واقع به معنای پایان شیوه ی مبارزه جنگ مسلحانه در آمریکای لاتین است؟

به نظر من شیوه جنگ مسلحانه در واقع شیوه ای بود با محدودیت های مخصوص به خودش و اصولاً نتوانست به غیر از کوبا که دست آوردهای بزرگی داشت در کشورهای دیگر دست آوردی داشته باشد. البته باید ارزش و منزلت این شیوه ی مبارزه را و الگوهای که در آن جا ایجاد کرد دانست. منتهی پس از آن، تاکتیک های امپریالیستی به شیوه ای بود که این نوع مبارزه را محدود نمود. به همین دلیل مبارزه ی توده ای رواج پیدا نمود. من در همین ابتدا می خواستم ذکر کنم که نیروهای دخالته انقلابی و نیروهای مارکسیست انقلابی که در منطقه حاضر هستند، سیاستی دوگانه اتخاذ کرده اند، سیاستی که از یک طرف در مقابل تبلیغات امپریالیستی و رژیم های وابسته به آن، از حکومت هایی که مطالبات آن ها را مطرح می کنند حمایت می کنند. منتهی این حمایت، حمایتی نقادانه است. حمایتی می باشد که از لحاظ سیاست ها کوشش می کند در درون این تجمعات شرکت کند و فشارهای مضاعفی به حکومت هایی که انتخاب شده اند وارد می کند تا از موقعیت فعلی فراتر روند و در واقع گسستی کامل از امپریالیزم انجام دهند.

همان طور که می دانید در اکثر کشورهای آمریکای لاتین به غیر از کوبا و تا حدودی هم در ونزوئلا با این که نطفه های اولیه و زمینه ریزی های اقدامات اولیه سوسیالیستی را مشاهده می شود اما در سایر کشورهای دیگر با این که دولت هایی موجود کم و بیش براساس فشار مردم بر سر کار آمده اند، هنوز دولت های سرمایه داری هستند. از این نقطه نظر این دولت ها باید به جلو سوق داده شوند و تسهیلات بیشتری برای توده ها ایجاد بکنند تا خود توده ها و در واقع مردم، حکومت خودشان را در این منطقه تضمین نمایند. بنابر این ما در کشورهای آمریکای لاتین به غیر از ونزوئلا که در ابتدای این راه است، هنوز به این درجه نرسیده ایم، اما گام های اولیه برداشته شده و به اعتقاد من شکل

**سازماندهی نوینی** در سطح منطقه و قاره مشاهده شده ولی واضح است که هنوز کافی نیست و نیروهای انقلابی باید این را تا گسست کامل از امپریالیزم و سرمایه داری به فراتر سوق دهند.

**سؤال:** از قرار معلوم هوگو چاوز ژنرال سابق ارتش که به عنوان یک شخصیت دموکرات با حمایت مردم وارد انتخابات شد، این روزها در حال اجرای طرح هائی است که به یمن انجام آن ها ایالات متحده آمریکا سخت برآشفته. مانند کنترل کارگری در کارخانجات و مصادره ی زمین های مالکین بزرگ که عمدتاً هم خارجی هستند. آیا باید انتظار داشت که چاوز با مشکل تهدید، محاصره یا هر چیز دیگر مواجه شود؟ یا بر این موج توده ای که در حمایت از او برخاسته می تواند سوار شود و به مقصد برسد؟

بی تردید نقداً از طرف دولت آمریکا تهدیداتی انجام شده، خانم رایس (وزیر امور خارجه آمریکا) بارها بطور مشخص چاوز را مورد تهدید قرار داده و این که امروز آمریکا در آن جا نیروی نظامی پیاده نمی کند به علت این است که گرفتاری های دیگری دارد و در بحران عمیقی در عراق دست و پا می زند. سیاست های ماجراجویانه ی دولت بوش در افغانستان، عراق و هم اکنون هم از طریق اسرائیل در لبنان و فلسطین کاملاً آن ها را درگیر نموده است و محتمل است که به تدریج مانند واقعه ویتنام در این جا نیز گور خود را بکنند، یا این که مجبور به قبول شکست شده و یا این که اصولاً کل خاورمیانه را به بحران های عمیق تری فرو خواهد برد. از این نقطه نظر است که این قسمت از آمریکای لاتین بخصوص **ونزوئلا** و حتی تا حدودی کوبا در شرایط کنونی مورد تهاجم مستقیم قرار نمی گیرند. وگرنه دولت آقای بوش دل خوشی از اقدامات چاوز ندارد.

در ارتباط با چاوز و اقداماتی که صورت داده، و همین طور در سایر کشورهای آمریکای لاتین، اتفاق به این صورت است که توده ها شخصی را انتخاب می نمایند، که گرایش های ضدامپریالیستی در او دیده شده و وعده

وعیدهایی در راستای تغییرات بنیادی داده است. در این جاست که توده ها در مقابل یک گرایش راست گرا و وابسته به امپریالیزم، زمانی که این شخص به حکومت می رسد، سعی می نمایند که از طریق او (چاوز) تغییرات بنیادی دیگری را اعمال نمایند. و چاوز در واقع نهایتاً بر سر یک **دوراهی** قرار خواهد گرفت.

البته نباید فراموش کرد که چاوز یک دموکرات صادق است و به آن چیزی که تا کنون وعده نموده عمل کرده است. اما در نهایت برای تحقق نیازهای توده های وسیع در ونزوئلا با این امکانات مالی که از درآمد نفت حاصل شده، گسست از دولت بورژوائی و دولت سرمایه داری حیاتی است. ژنرال هایی هم که امروز در اطراف چاوز در رأس کار هستند در نهایت به آن ها نمی شود **اعتماد** کرد. ما نمونه ی شیلی را در گذشته داریم. آئنده در شیلی در واقع یک دموکرات انقلابی بود و خواست های مترقی داشت اما به دلیل اتکا به دولت بورژوائی (دولتی که ژنرال های بسیار رادیکال در آن زمان هم داشت) از طریق سازمان سیا و جریانات راستگرا، کودتائی در آن جا سازمان داده شد که منجر به سقوط آئنده گردید.

در ونزوئلا نیز اگر اصلاحات و تحولاتی مانند کنترل کارگری و اعمال آن در کارخانه ها تعمیق پیدا کند به درجه ای که حکومت خود کارگران ایجاد شود، حکومت خود مردم ایجاد شود و ژنرال ها مجبور به کنار رفتن شوند، چنین آلترناتیوی همیشه در دستور کار امپریالیست ها قرار خواهد گرفت. (به هر حال مردم محق اند و آگاهی و قابلیت حکومت و تعیین سرنوشت خود را داشته و دارند)، به همین دلیل و با توجه به این مسائل در آینده ی نزدیک ما این دوراهی ها را در منطقه خواهیم دید که یا مانند کوبا **گسست کامل** انجام خواهد گرفت و یا این که این ها **عقب گرد** خواهند کرد.

به این ترتیب این روال یک روال همیشگی نخواهد بود و بستگی به عناصر و عوامل زیادی در سطح بین المللی دارد. ولی هم اکنون براساس تغییر تناسب قوا به نفع کارگران و زحمتکشان در سراسر جهان، به دلیل سیاست های

ماجرای جوانان ی دولت های امپریالیستی، امکانات و روزنه هائی به وجود می آید که این جوامع قدم هائی به جلو برمی دارند و امید ما این است که از طریق دخالت گری مؤثر نیروهای مارکسیستی در منطقه این روال تضمین شود و اگر از طرف این نوع حکومت های دموکرات مانند چاوز در ونزوئلا و یا مورالز در بولیوی و یا کشورهائی نظیر آن تخطی صورت بگیرد از طرف نیروهای انقلاب به آن ها هشدار داده شود.

**سؤال:** از قرار معلوم چاوز اصلاحات خود را قدری فراتر از مرزهای ونزوئلا هم برده و روابط بسیار نزدیکی با کوبا برقرار کرده و طرح نفت در مقابل پزشکی و طرح نفت در مقابل آموزگاران مجرب و گروه های آموزشی خاص از کوبا به ونزوئلا و کمک های اقتصادی از طرف ونزوئلا به کوبا، که در واقع این به نحوی کمک مؤثری می باشد به کوبا در جهت شکستن دیوارهای محاصره اقتصادی که آمریکا سال ها است به کوبا اعمال می دارد. در این مورد چه چیزی می توانید بگویند؟

این اتفاق که در ونزوئلا رخ داد اصولاً کمک بزرگی بود به کوبا که از انزوای سیاسی اقتصادی بیرون آید و از طرف دیگر هم اصولاً سیاست کوبا به طور دائمی در طی این ۴۰ سال گذشته این بوده که انقلاب را گسترش دهد و در واقع یکی از شعارهای چه گوارا این بود که **چندین کوبا** باید ایجاد شود. بعدها هم در ارتباط با ویتنام این شعار مطرح شد. بنابر این مسئله ی گسترش انقلاب بسیار حائز اهمیت است. در آمریکای لاتین در واقع به شکلی امپریالیزم آمریکا کوشش کرده که این کشورها را متفرق و از هم جدا کند و به عبارتی روش **بالکانلیزه** شدن یعنی تفرقه و جدائی این کشورها را در پیش گرفته و به این ترتیب از افتراق این ها می تواند ساده تر به مقاصد خود برسد.

این روال تغییر در تناسب قوا در سطح جهانی و در آمریکای لاتین به نفع مردم که ما امروز مشاهده می کنیم، در واقع شعار **اتحاد** این کشورها را نیز در بر دارد. از این نقطه نظر دولت کوبا بلافاصله اقداماتی در جهت برقراری

روابط سیاسی و هم چنین روابط اقتصادی و مشاورت، مشاورت از نزدیک برای منتقل کردن تجارب کوبا به ونزویلا انجام داد و هم چنین رهبری این دو کشور متحداً با سایر کشورهای آمریکای لاتین یک سلسله ارتباطاتی برقرار نمودند که می تواند زمینه ساز اتحاد آمریکای لاتین علیه امپریالیزم آمریکا باشد.

سؤال: شما از طرح جبهه ی بزرگ چه گوارا یا فیدل کاسترو نام بردید و در واقع ائتلاف نسبتاً بزرگی که از مجموع کشورهای اکوادور، بولیوی، ونزویلا، کوبا و برزیل که در آن جا تشکیل شد و یک سر دیگر ائتلاف که به کشورهای نظیر ایران و سوریه و حتی شاید کره ی شمالی می رسد. در نگاه اول روابطی که چاوز به نمایندگی از ونزویلا با ایران دارد، بسیار در زوق هر انسان آزادی خواه و برابری طلبی می زند، این مشکل را به چه نحو می شود حل کرد؟

این مشکلی واقعی است. در این تردیدی نیست ما به عنوان یک گرایش بین المللی که در کمپین دست ها از ونزویلا کوتاه از سال ۲۰۰۲ از انقلاب ونزویلا حمایت کردیم و ملاقات چاوز را از ایران شدیداً مورد نقد و برخورد قرار دادیم. پس ما به عنوان مارکسیست های انقلابی باید ارزیابی صحیحی از این نوع دولت ها داشته باشیم. همان طور که قبلاً اشاره کردم این دولت ها در واقع به شکلی دولت هائی پورژوآنی هستند که زیر فشار مطالبات توده ها این اقدامات را انجام می دهند. این دولت ها، دولت های مجرب و سیاستمدار سوسیالیستی و یا کمونیستی نیستند. بنابراین از روی ناآگاهی و یا از روی اشتباه دچار یک سلسله لغزش ها می گردند پس در آن مواردی که این لغزش ها صورت می گیرد باید شدیداً برخورد شود و ما این کار را هم انجام دادیم.

در ارتباط با سفر اخیر چاوز به ایران با وجود این که یکی از طرفدارهای مستمر انقلاب ونزویلا در مقابل آمریکا بودیم، چندین اطلاعیه در ایران منتشر کردیم، یکی از طرف «گرایش بین المللی مارکسیستی» که ما هم جزئی از آن

هستیم و در ده ها کشور مختلف جهان بخش هائی دارد و فعالیت های ضدامپریالیستی و ضد سرمایه داری انجام می دهد، اطلاعیه ای به فارسی ترجمه کردیم و کوشش نمودیم در سطح کارخانه ها و میان جوانان پخش کنیم و در نهایت هم یک اطلاعیه از طرف دانشجویان دانشگاه تهران به شکل مستقل منتشر شد. در این مورد مسئله ی جالب این بود که آقای چاوز یک روز قبل از این که ایران را ترک کند بدون خبر وارد کارخانه ی ایران خودرو شده و در آن جا کارگران را به آغوش کشیده و بوسید و صحبت از انقلاب ونزوئلا نمود که مورد استقبال شدید کارگران قرار گرفت ولی بلافاصله در ادامه صحبت از این نموده بود که آقای احمدی نژاد هم بخشی از این پروسه است و شخصی است انقلابی و انقلاب ایران بسیار مهم می باشد و غیره... که از این لحظه به بعد بلافاصله کارگران صف خودشان را جدا نموده و از آقای چاوز کاملاً جدا شدند و متعجب گردیده، که شخصی که از انقلابی به آن عظمت صحبت می کند چرا از یک دولت سرکوبگر حمایت می نماید.

واضح است این تناقض گوئی ها در این دولت ها وجود دارد، منتهی این دیگر بستگی به نقش ما دارد، بستگی به نقش و دخالت انقلابیون در درون کارخانه ها، در خارج از کشور و همین طور در داخل ایران دارد، که سیاست های متناقض را افشاء کنند و اشاره بکنند که سیاست به این مفهوم نیست که با هر رژیم ارتجاعی یا با هر جریانی چون به ظاهر شعارهای ضدامپریالیستی داده وحدت کرد و یا یک بلوک تشکیل داد. این بلوک ها، بلوک های ناپایدار هستند، بلوک هائی هستند که اساساً و کاملاً با بلوک هائی که در آمریکای لاتین دارد شکل می گیرد متفاوت می باشند. این رژیم ها رژیم هائی ارتجاعی هستند، این رژیم ها در واقع تناقضی با امپریالیزم ندارند. این ها در حال سازش هستند، در حال چانه زنی هستند، این دعوها بر سر مسائل انرژی هسته ای و غیره تماماً منجر به این خواهد شد که نهایتاً امتیازات بیشتری از امپریالیزم بگیرند.

ما این را دقیقاً در تاریخ هم مشاهده نموده ایم. به عنوان مثال "ضدامپریالیست" تر از حکومت قذافی در منطقه ندیده ایم، ایشان این همه شعارهای امپریالیستی داده و در نهایت پس از گرفتن یک سلسله امتیازات، هم اکنون به عنوان یکی از نوکران امپریالیزم در حال خدمت می باشد.

رژیم سوریه هم همین طور، رژیم ایران هم محققاً چنین خواهد کرد، در این تردیدی نیست. ما باید به رهبران ونزوئلا و کوبا، آقایان فیدل کاسترو و چاوز توضیح دهیم که در واقع این عمل آن ها اشتباه است. ما در این راه خواهان این هستیم که زمانی که آقای احمدی نژاد آن جا خواهد رفت حتی مسافرت هائی به کاراکاس و ونزوئلا بکنیم و با پایه های توده ائی کارگران در ونزوئلا صحبت کنیم و می خواهیم از رادیو تلویزیون های ونزوئلا به زبان اسپانیولی صحبت کنیم و به زبان خودشان اطلاعیه در بیاوریم و اعلام بکنیم مسائل جنبش کارگری در ایران چگونه می باشد و دولت ایران نماینده ی طبقه ی کارگر ایران نیست و دولتی سرمایه داری است واپسگرا. طبقه ی کارگر ایران باید خود قدرت را به دست خود گیرد. منافع طبقه ی کارگر ایران و ونزوئلا مشترک می باشد و از این نقطه نظر که آقای چاوز مطالبات طبقه ی کارگر ونزوئلا را در شرایط کنونی نمایندگی و یا اجرا می کند، فعلاً مورد حمایت ما می باشد. اما اگر آقای چاوز سیاست های خود را تغییر ندهد و به سیاست هائی اشتباه دست زند، واضح است که حمایت ما از او سلب خواهد شد.

سؤال: در مورد برزیل، برزیل که با لولا اولین جرقه های امید را در داخل آمریکای لاتین زد، اما نتوانست پروسه ی موفقى را نسبت به ونزوئلا یا حتی بولیوی طی بکند. از قرار معلوم لولا آن حمایت مردمی ابتدائی را هم پشت سر خود ندارد و مردم و طبقات پائین اجتماعی به فکر پیدا کردن آلترناتیوی به جای لولا هستند. برزیل از نظر پیشرفت و تکنیک جزو کشورهای جهان دوم می باشد. گرچه از نظر اقتصادی ممکن است جزو کشورهای جهان سوم باشد، در این مورد خاص نظر شما چیست؟

برزیل هم در واقع در همین چارچوب است. یعنی به هر حال انتخاب لولا در ارتباط با سیاست های تضیقاتی دولت قبل از او بوده. انتخاب لولا از نظر توده ها ایجاد روزنه ای برای اعمال مطالبات خودشان بوده. اما واضح است که لولا کاری را که چاوز انجام داد، انجام نداده است. به این معنی که بلافاصله وارد یک سلسله معاملات و ارتباطات با صندوق بین المللی پول شده و دست سرمایه داران را باز گذاشته و از این نقطه نظر بلافاصله مورد انزجار بخشی از کارگران قرار دارد و هم اکنون هم این انزجار دارد حالت توده ای پیدا می کند. زیرا که رفرم هائی را که قول داد اجرا نکرد و محققاً پاسخ این را کارگران برزیلی در انتخابات بعد خواهند داد. و هم اکنون نیز برای جایگزین کردن آن یک سلسله تحركات در درون طبقه ی کارگر برزیل وجود دارد. این بی سابقه نیست! در اکوادور هم دقیقاً همین اتفاق افتاد. کارگران اکوادور شخصی را که در واقع شعارها و مطالبات دموکراتیک و اصلاح طلبانه مطرح می کرد انتخاب کردند، اما این شخص پس از گذشت (۶ ماه) هیچ وعده و وعیدی را اجرا نکرد و بالعکس خصوصی سازی ها را دامن زد که در نهایت پس از گذشت شش ماه او را از طریق انتخابات جدید، از طیف اعتصاب عمومی و غیره سرنگون کردند.

بنابر این همان طور که اشاره کردم، این حکومت ها و دولت هائی که در شرایط فعلی از طریق انتخابات مردم بر سر کار می آیند، بخشی از جامعه ی بورژوائی هستند. منتهی این حکومت ها در شرایط خاصی انتخاب می شوند. به همین دلیل یا به عقب بر می گردند مانند (لولا) که تکلیفشان در انتخابات بعدی تعیین می شود، یا این که به جلو می روند مانند چاوز در ونزوئلا، و در نهایت هم اگر چاوز حکومت را به کارگران و شوراهای کارگری واگذار نکند و یا این که گسست کاملی از سرمایه داری انجام ندهد او نیز با همین سرنوشت برخورد خواهد کرد.

بنابر این در این جا دوباره تکرار می کنم نقش انقلابیون و نقش مارکسیست های انقلابی در منطقه بسیار حائز اهمیت است و یکی از وظایف

آن‌ها انجام این تاکتیک دوگانه در منطقه می‌باشد. یعنی این‌که از یک طرف در مقابل امپریالیزم از تحولات و رفرم‌هایی که انجام می‌شود دفاع نموده و راسخانه مبارزه نمایند، از طرف دیگر نیز از سیاست‌هایی که منجر به از دست دادن دست‌آوردهای کارگری می‌شود انتقاد و آلترناتیو خود را ارائه نمایند. در برزیل ما رفقائی داریم که هم اکنون این سیاست را اتخاذ کرده‌اند و در مقابل سیاست‌های لولا ایستادگی می‌نمایند، ضمن این‌که آلترناتیو دیگری در مقابل سیاست‌های اتخاذ شده از طرف او قرار می‌دهند. البته واضح است که از لحاظ تعداد قلیل هستند و نیروهای انقلابی اصولاً خلاف جریان عمل می‌کنند به همین دلیل زمان لازم خواهد داشت تا توده‌های وسیع به سیاست‌های آن‌ها جلب شوند، ولی به هر حال این کار را باید از هم اکنون انجام داد و نباید تصور کرد دولت‌هایی که از طریق انتخابات به حکومت می‌رسند دولت‌های انقلابی هستند و یا این‌که اصولاً قادر به گسست کامل از امپریالیزم می‌باشند. این روند به نقش و دخالت نیروهای انقلابی در منطقه ارتباط دارد، به نقش کسانی که در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر به طور روزمره شریک و سهیم هستند.

**سؤال: کوبا پس از ۵۰ سال بدون کاسترو قدرت را تجربه می‌کند به بهانه‌ی بیماری کاسترو، اما هم‌چنان قدرت در دست چریک‌های سابق ۶۰ سال پیش است. آیا این شروع تحولی اساسی در کوبا می‌باشد؟**

آن‌چه واضح است انقلاب کوبا تا کنون توانسته دوام آورد، این صرفاً بستگی به سیاست‌های کاسترو و یا هیأت حاکم کوبا نداشته است. در سال‌های گذشته در درون هیأت حاکم گرایش‌هایی مشاهده شده و امروز هم هنوز وجود دارند. این گرایش‌ها خواهان نوعی از سرمایه‌داری هستند که با دول امپریالیستی و آمریکا ارتباط برقرار کنند. ولی برخلاف آن، مسئله‌ای که در کوبا اتفاق افتاد و به اوائل انقلاب مرتبط است این بود که توده‌های بسیار وسیع در جریان سیاست‌گذاری و در جریان زندگی سیاسی درگیر شده و نه تنها با آن ادغام بلکه

**مسلح هم** گردیدند. و نه تنها مسلح شدند بلکه اصولاً دینامیزم انقلاب کوبا به شکلی بود که یک سلسله فرم های عمیق اجتماعی صورت گرفت. این فرم ها و حضور توده های میلیونی مردم کوبا و مسلح بودن آن ها کار امپریالیزم را برای بازگشت سرمایه داری بسیار بسیار دشوار نموده است. یعنی اگر بخواهیم انقلاب کوبا را با شوروی قیاس کنیم، در شوروی مسئله ی بازگشت به سرمایه داری در واقع از چند دهه ی پیش از آن آغاز شد. یعنی بوروکراسی ی که در شوروی حاکم بود، شرایط مادی آن را برای این بازگشت آماده نمود به این معنی که در دوران گورباچف و یلتسین یک تلنگر کافی بود که این بازگشت صورت بگیرد و تمام بوروکرات ها به باندهای مافیائی که امروز در قدرت هستند تبدیل گردیدند، باندهای مافیائی که در دوران انحطاط استالینیزم به ویژه پس از دهه ۱۹۵۰ به بعد شکل گرفته بود.

بنابر این در آن جا شرایط مادی آماده گردیده بود. یکی این که توده های مردم و کارگران در شوروی **خلع سلاح** شده و با مسائل اقتصادی عمیق روبرو بودند و مردم روسیه برای برون رفت از بحران اقتصادی به دنبال یک آلترناتیو بودند که از شر این بوروکراسی حاکم رها شوند. بنابر این زمینه ی مادی برای بازگشت به سرمایه داری آماده بود، ولی در کوبا چنین نیست. در همین دورانی که اشاره نمودید و همین فردا که هشتادمین سالگرد تولد فیدل کاسترو است به همین دلیل ژورنالیست های اروپائی بسیار علاقه مند شدند که به کوبا رفته و با مردم مصاحبه نمایند و ببینند مردم چه اعتقادی دارند، شاید هم منتظر این می باشند که مردم در آن جا سراغ رئیس جمهور آمریکا بوش را بگیرند!

به هرحال بسیار جالب است. بدون مقدمه به یک دندانسازی می روند و با یک خانم ۳۰ یا ۳۲ ساله ی کوبائی مصاحبه می کنند و از او سؤال می کنند که مثلاً شما برای معالجه چقدر به دندانساز پول می دهید؟ این خانم با تعجب می گوید پول؟ ما هیچ وقت پول نداده ایم، ما برای این مسائل پول نمی دهیم. دکتر و دارو مجانی است و اصولاً هیچ نوع سابقه ای در کوبا وجود ندارد که افراد برای معالجه مسائل اولیه و بنیادی پول پرداخت کنند.

می بینید، در صورتی که در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری حتی در سوئد و انگلستان که تأمینات اجتماعی وجود دارد در همین بیمارستان های دولتی صف وجود دارد و به همین دلیل بیمه های خصوصی به فراوان ایجاد شده که این صفوف را کوتاه نماید. هر شخصی پول بیشتری دهد زودتر معالجه می گردد، در آمریکا اصولاً هر شخصی کارت بیمه را نداشته باشد در برابر درب بیمارستان جلوی او گرفته می شود. یعنی اگر در حال مرگ هم بوده باشد همان جا او را نگاه می دارند (شاید در برخی از ایالات ها استثنائی وجود داشته باشد).

به همین دلایل این سؤال مطرح می شود: که چرا پایه های توده ای در کوبا به سوی آمریکا بروند؟ بروند که چیزی نظیر کشور آمریکا نسبییشان گردد؟ جنگ و تناقض و بیماری و مرگ و کشوری پر از سرمایه دارانی که خون مردم را می مکند؟

اکنون در آمریکا بیکاری به چندین میلیون رسیده و در بسیاری از شهرهای کوچک و روستاها مناطقی وجود دارد که بسیار از روستاهای ایران نیز عقب افتاده تر می باشند. یعنی وسایل اولیه و نیازهای اولیه در آن جا وجود ندارد. بنابر این دلیلی ندارد که مردم کوبا حتی پس از مرگ فیدل کاسترو به سوی آمریکا بروند. این برای سرمایه داری آمریکا فقط یک آرزوی شیرین باقی خواهد ماند و برای کسانی که در میامی نشسته، کوبائی های ارتجاعی طرفدار حکومت قبلی کوبا، که سال های سال منتظر بازگشت به کوبا هستند بسیار دشوار خواهد بود.

به اعتقاد من اگر هم چنین اقدامی صورت گیرد، اقدام خونینی خواهد شد و مانند شوروی و بلوک شرق نخواهد بود.

سؤال: و اما در مکزیک همسایه ی بزرگ ایالات متحده وضعیت جالبی در این چند هفته اتفاق افتاده و حضور یک پارچه و میلیونی مردم در خیابان ها به بهانه ی اعتراض به تقلب احتمالی در انتخابات و عروج شگفت انگیز چپ

در مکزیک در عرض شاید چند ماه، کار یک پارچه و منسجم در قبل از انتخابات، نظر شما در این مورد چیست؟

در مکزیک دو حزب بزرگ بورژوائی وجود دارد، یکی حزب اقدام ملی به نام **Pan** که رهبر آن کالدران که با تقلب انتخاب گردیده است (خیلی جالب است که با ۲۴۰۰۰ رأی از ۴۱ میلیون نفری که واجد شرایط رأی گیری هستند انتخاب شد)، و حزب دیگری به نام انقلاب دموکراتیک که رهبری آن به نام **لویالز اوربادور** می باشد. این حزب آلترناتیوی به سیاست های حزب دست راستی (Pan) مطرح کرده و یک سلسله مطالبات رادیکال ارائه داده که مورد تشویق و حمایت مردم قرار گرفته. مثلاً مبارزه با تورم، تعلیم و تربیت بهتر، بررسی حقه بازی های بانک ها، ایجاد راه آهن، تأمین اجتماعی برای مردم بالاتر از ۶۵ سال و هم چنین دادن یک سری امتیازات به بومی های آن منطقه.

به همین دلیل دوباره این حالت انتخاب بین **بد** و **بدتر** در مقابل مردم قرار گرفت و این بار هم احتمالاً **لویالز اوربادور** اگر تقلب صورت نمی گرفت انتخاب می شد. به هر حال هم اکنون در حال بررسی نتیجه ی انتخابات هستند. انتخابات در دوم ژوئیه صورت گرفت و در ۱۶ ژوئیه چیزی نزدیک ۱,۵ میلیون نفر در حمایت از اتفاقی که افتاد در تظاهرات شرکت و به خیابان ها ریختند. پیش زمینه ی این قضیه هم جالب است: از یک سال قبل در بخش کارگری ی مشخصاً فدراسیون (CTM) که تحت کنترل گرایش راست گرائی به نام حزب (PRI) که بسیار هم راست می باشد، چیزی حدود ۳ میلیون کارگر منشعب شدند و حمایت خود را از **لویالز اوربادور** اعلام کردند و در انتخابات نیز به حزب انقلاب دموکراتیک رأی دادند.

همین طور نیز سال پیش در مکزیک اعتصاب بسیار مهمی رخ داد. این اعتصاب از طرف بخشی از کارگران صورت گرفت که یک روز اعتصاب عمومی اعلام کرده و سازمان دادند. این در کل منطقه بی سابقه بود به طوری که ۳ ساعت کل کشور فلج شد و پس از آن معلمان در منطقه ای به نام **واهاکا**

از استانی که ۲ میلیون جمعیت دارد، یک میلیون نفر را بسیج کرده و در یک تظاهرات عمومی ضد دولتی شرکت کردند. دولت که ۳۰۰۰ پلیس را برای سرکوب آن‌ها بسیج نموده بود نتوانست کاری از پیش ببرد.

بنابر این در چنین وضعیتی که نیروهای انقلابی با روش دوگانه یعنی **حمایت** از گرایشی که رادیکال تر می باشد و مطالبات توده ها را مطرح می کند و به موازات آن هم چنین نقد آن گرایش می توانند از آن ها حمایت و آن ها را در آن راستا سوق دهند.

در این جا علاقه دارم در مورد زاپاتیست ها هم اشاره ای بکنم، زاپاتیست ها یا ارتش آزادی بخش زاپاتیست ها (EZLM) در دوره ی گذشته اقدامات بسیار خوبی انجام دادند. آن ها در سال ۱۹۸۳ گروه چریکی کوچکی بودند که به جز در منطقه ی **چیپاز** در جای دیگری معروف و محبوب نبودند ولی در سال ۱۹۹۴ به علت مبارزات توده ای در مکزیک محبوبیت بسیاری پیدا نموده و در آن زمان با سازماندهی یک جنگ مسلحانه که پس از ۱۲ روز نیز اعلام آتش بس اعلام کردند محبوبیت توده ای کسب نمودند. آن ها پس از آن یک سلسله فعالیت های مشخص هم انجام دادند و در ارتباط با این سیاست اخیر پروژه ای را به نام **کمپین دیگر** ایجاد کردند که طرح قطع نامه ی ششمی بود که قطع نامه ی **ششم جنگل** نام گرفت و به این ترتیب براساس آن سیاست این کمپین دیگر را آغاز کردند.

فرمانده مارکوس که یکی از ۲۴ رهبر آن ها می باشد و سخن گوی آنان نیز است، البته بومی نیست و قبلاً نیز استاد دانشگاه بوده و مدت هاست در آن جا بنیان گذار این حرکت و در واقع متحد کردن اپوزیسیون را بر علیه سرمایه داری نئولیبرالی و مبارزه با خصوصی سازی و ایجاد حق خودمختاری برای خلق های بومی را سازماندهی و اخیراً هم تجمعی ۶۰۰ نفره ایجاد نموده و از گروه های سیاسی برای مذاکره دعوت و خود فرمانده مارکوس نیز در ۳۱ استان کشور سخنرانی هائی کرده و غیره...

اما با وجود این سیاست های کم و بیش مثبت و صحیح تاکتیکی (البته استراتژی دموکراسی از پایین آن ها مورد تأیید من نیست) که باید از آن نیز حمایت گردد، به اعتقاد من سیاست عمومی آن ها در انتخابات اخیر مقداری فرقه گرایانه بود، از این زاویه که در این تجمع یک و نیم میلیونی شرکت نکردند و در واقع با این حرکت انتخابات را بایکوت کردند. البته تحریم انتخابات بخودی خود اشکالی نخواهد داشت، اگر کارگران هم آن را تحریم کنند. ولی همان طور که اشاره کردم ۳ میلیون نفر کارگر انشعاب نموده و می خواهند از این انتخابات حمایت کنند. بنابر این براساس این سیاست هائی که برشمردم در این جا زاپاتیست ها دچار یک لغزش گردیدند. آن ها می بایست حضور خود را در میان توده ها حفظ می کردند و به طور مشروط از حزب انقلاب دموکراتیک در مقابل جناح راست حمایت می کردند. ضمن این که انتقادات و نقطه نظرات خودشان را در درون این صفوف میلیونی کارگران و دهقانان مطرح و تبلیغ می نمودند. از این لحاظ هم هست که یک سری اختلافات در میان خودشان پیش آمده. مثلاً همین چند روز پیش کارگری در روزنامه ی لایوردانا عنوان کرده که "من یک زاپاتیست هستم ولی از استراتژی انتخابات شما در قبال (PRD) حمایت نمی کنم".

از این نقطه نظر به اعتقاد من در مواردی که میلیون ها نفر از توده ها در حرکتی شرکت می کنند ما باید در کنار توده ها قرار بگیریم. در این موارد سیاست های فرقه گرایانه می تواند ما را منزوی کند. حتی اگر برنامه ی صحیح و ترقی خواهانه داشته باشیم و رادیکالتر از برنامه ی سایرین نیز باشد.

**سوال:** در آخر در مورد آزادی اسانلو سوآلی دارم: هفته ی گذشته ما خبر مسرت بخش آزادی آقای منصور اسانلو را داشتیم. در این مورد هم نظر خود را بفرمائید و وضعیت کارگران اخراجی را که اخیراً دست به اعتصاب در واحد کار شرق تهران زده بودند تشریح نمائید.

در ابتدا تبریک می گویم به آقای اسانلو و خانواده ی ایشان و همین طور همکارانش و کارگران شرکت واحد، کارگران ایران و هم چنین کارگران در سطح بین المللی که در حمایت از آقای اسانلو اقدام کردند. در حقیقت این دست آورد بسیار بزرگی است نه تنها برای کارگران شرکت واحد بلکه برای کارگران ایران و نیز در سطح بین المللی.

این مسئله نقطه ی عطفی است از مبارزات کارگری در داخل ایران و محققاً تأثیرات بسیار عمیقی در روحیه ی کارگران خواهد گذاشت. مسلماً نیز در آتیه ی نزدیک گشایش هائی از نقطه نظر مبارزه ی آنان علیه نظام سرمایه داری صورت خواهد گرفت. به اعتقاد من در این دوره سه درس اساسی باید از این واقعه گرفت و به عنوان تجارب مهمی در مبارزات آتی از آن استفاده کرد.

**درس اول** این است که ما نیازمند یک اتحاد سراسری در جنبش کارگری در داخل ایران هستیم. فرقه گرایی و افتراق منجر به این خواهد شد که رهبران کارگری دستگیر و در زندان باقی بمانند. به اعتقاد من اگر این اتحاد عملی که دو الی سه سال است بحث های آن انجام می شود صورت می گرفت و این برخوردهای فرقه گرایانه نمی بود، دلیلی نداشت که آقای اسانلو حتی یک روز در زندان بماند.

ایشان می توانست در عرض دو سه روز آزاد شود اگر به عنوان مثال مانند این وضعیت در آمریکای لاتین، کارگران ایران نیز یک ساعت اعتصاب عمومی می کردند. زیرا که اعتصاب عمومی تمام وضعیت اقتصادی دولت سرمایه داری را لطمه می زند. البته واضح است که سازماندهی اعتصاب نیاز به تدارکات ماقبل آن دارد، نیاز به ارتباطات مشخص براساس یک سلسله مطالبات مشترک دارد و این تدارکات را برخی از گرایش های موجود در داخل ایران نه تنها تدارکات انجام ندادند، بلکه حتی راه این اتحاد عمل را به دلایل فرقه گرایانه مسدود کردند.

البته جای خوشبختی است که برخی دیگر به این مطالبه رسیدند و این شعار را دارند مطرح می کنند، مانند کمیته ی پیگیری که اخیراً این بحث شروع نموده. بسیاری از کارگران احساس این اتحاد عمل را داشته و به اعتقاد من یکی از درس های بزرگ و ارزنده ای که می شود از طریق این واقعه گرفت این است که ما کوشش کنیم وسیعاً بر سر یک سلسله مطالباتی که مورد توافق همه می باشد، به عنوان مثال آزادی زندانیان سیاسی، حق تشکل مستقل کارگری، حق اعتصاب، حقوق دموکراتیک برای کارگران، وسیع ترین اتحاد عمل سراسری را ایجاد کنیم و در این راستا از تجارب کشورهای آمریکای لاتین هم بتوانیم به کشور خودمان منتقل نماییم.

**درس دوم** این است که با وجود این که گرایش هائی در داخل ایران علنی کار می کنند، از جمله کارگران شرکت واحد، و دلیلی هم وجود ندارد که مخفی باشند، اما تجربه نشان داد که در شرایط ما در ایران، رهبران عملی کارگران باید به شکلی **مخفی باشند**. دلیلی ندارد که رهبران اصلی به عنوان سخن گویان اصلی در معرض دست گیری قرار بگیرند و کل پروسه ی سازماندهی مختل گردد. این اتفاق دقیقاً در مورد شرکت واحد افتاد. یعنی که چند نفر از رهبران اصلی شرکت واحد که سخنگویان و سازمان دهندگان اصلی آن نیز بودند دست گیر شدند و کم و بیش کارها همه خوابید. البته عده ای اعتراضاتی نمودند ولی سازماندهی متوقف شد. یکی دو اعتصاب سازمان دادند و متوقف شد، در صورتی که می توانست به اعتصابات درازمدت و بیشتر منجر شود اگر رهبران در زندان نبودند.

این یکی از درس هائی است که به نظر من می شود از این مبارزه گرفت و باید **تألفیقی** از کار مخفی و علنی را در شرایط کنونی بکار برد. مخفی از نظر رهبری که وجود دارد که لازم نیست در معرض دست گیری قرار بگیرند. و علنی از نظر توده ی کارگران درگیر در مبارزه، پس یعنی بخشی از کار باید مخفی شود، متأسفانه این وضعیتی است که در ایران وجود دارد و ما باید خودمان را با این وضعیت منطبق بگردانیم.

درس سوم هم حمایت های بین المللی است. کارگران ایران هم به هر حال بخشی از کارگران جهان هستند. بخشی از همین کارگرانی که در آمریکای لاتین هستند و این ها برادران خودشان در کشورهای دیگر می باشند. ما باید مسئله ی ایجاد همبستگی بین المللی را در سطح ایران بسیار جدی بگیریم و صرفاً به امضا گرفتن از چند سازمان بین المللی و غیره اکتفا نکنیم. البته این کارها را هم باید انجام دهیم، منتهی به عنوان مثال ارتباط مستقیم با کارگران کشورهای آمریکای لاتین ایجاد کنیم، با کارگران کشورهای مجاور خودمان ارتباط ایجاد نمائیم، این ارتباطات پایه ای کارگری، منجر به این خواهد شد که مثلاً زمانی که آقای اسانلو را دست گیر می نمایند هزاران نفر در سطح جهان اعتراض خواهند کرد. این فشارهایی است که به رژیم سرمایه داری وارد می شود و عقب نشینی رژیم را سازمان می دهد و از این نقطه نظر در درون طبقه ی کارگر اعتماد به نفس بیشتری به وجود می آید.

۱۲ اگست ۲۰۰۶

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری